



۲۰۱۸/۰۸/۲۱

دوکتور نوراحمد خالدي

## به پاسخ نامه سرگشاده دوکتور عوض علی سعادت

(به پاسخ نامه سرگشاده دوکتور عوض علی سعادت (کاندید ولسی جرگه از غزنی) عنوانی

روشنفکران پشتون منتشره فیسبوک ۱۹ آگست ۲۰۱۸م)

محترم عوض علی سعادت نامه سرگشاده شما را یکی از دوستان فیسبوکی برای پاسخ دادن بمن ارسال نمودند. نخست میخواهم از شما برای نوشتن این نامه اظهار امتنان کنم زیرا شما توانسته اید در حقیقت تمام برداشتهای مخالفین تاریخی دولتهای افغانستان و باورها، گله ها، انتقادات، شکایات و طرز دید سیاسی، قومی و اجتماعی پشتون سنتیزها را در دو صفحه بطور فشرده خلاصه کنید. این نامه شما امکان آن را میسر میسازد تا به بسیاری از این برداشتهای نادرست تاریخی، سیاسی و اجتماعی که توسط مخالفین تاریخی دولتهای افغانستان و بخصوص پشتون سنتیزهای دو آتشفشان در سالهای اخیر در ذهنیت عامه جامعه غیر پشتون و بخصوص جوانان غیر پشتون تزیق شده پاسخ داده شود.

من با شما کاملاً موافق هستم که " ... آیا وقت آن نرسیده که روشنفکران، تحصیل یافتگان و نسل نو پشتون بر تاریخ و وضعیت موجود تأمل کنند؟ انتقادها را بشنوند و حمل بر تعصب نکنند؟" شما مینویسید "این نامه و بیان این واقعیتها هرگز ناشی از تعصب نیست" بلی ناشی از تعصب نمی بود به شرطیکه شما به ادامه نمی نوشتید که:

"عامل تمام بدبختیهای امروز و فردا پشتون است و نه هیچ قوم دیگر. زیرا قدرت اصلی و رهبری جامعه در دستان پشتون بوده نه اقوام دیگر. اگر گاهی زمینه ای به قدرت رسیدن اقوام دیگر هم فراهم شده پشتون اجازه نداده است."

"برنده دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۴ دکتر عبدالله از تیم اصلاحات و همگرایی بود."

"در حالی که اقوام دیگر اولاً نقش اول پشتون را در قدرت و سیاست به چالش نکشیده اند."

شما در چه زمانی فهمیدید که عبدالله برنده دور دوم انتخابات است؟ شخص عبدالله در ختم روز اول شمارش آراء برویت راپورهای نمایندگان خود از حوزه های شمارش در تمام کشور متوجه شد که انتخابات را باخته است، و بسیار هم بطور فاحش با بیش از دو میلیون رای باخته است و فوراً فریاد تقلب را بلند کرد و از نشر نتایج

انتخابات جلوگیری کرد. عبدالله تا آخرین روز تفتیش بین المللی و تا حلف وفاداری ریاست جمهوری اشرف غنی اعلان نتایج انتخابات را اعلان حمله بر ارگ تلقی کرد. در حالیکه همه میدانند بعد از تفتیش بین المللی تمام آرای انتخابات سال ۲۰۱۴ ریاست جمهوری و باطل کردن صدها هزار رای به تأیید مفتشین بین المللی دعوت شده توسط عبدالله عبدالله باز هم اشرف غنی با بیش از یک ملیون رای برنده شد و حتی اگر تمام آرای به اصطلاح گوسفندی پکتیا و خوست را باطل هم میکردند باز هم اشرف غنی برنده بود. شخص عبدالله در هیچ زمانی خود را برنده انتخابات اعلان نکرد!

در مورد اینکه شما مدعی اید که "اقوام دیگر نقش اول پشتونها را در قدرت و سیاست به چالش نکشیده اند" مثل آنکه فراموش کرده اید که در حکومت تاجکتبار ربانی- مسعود پشتونها از قدرت حذف شده بودند و تمام نمایندگیهای سیاسی افغانستان در خارج از کشور در اختیار غیر پشتونها بود. این حالت در حکومتهای کرزی تا سال ۲۰۱۴ ادامه داشت پوستهای کلیدی در اختیار جمعیت اسلامی و شورای نظار قرار داشت. حقیقت آنست که پیروزی اشرف غنی در انتخابات سال ۲۰۱۴ دسیسه به انزوا کشیدن پشتونها را از حیات سیاسی و نظامی کشور توسط یک جبهه یکپارچه ضد پشتون که در اطراف عبدالله عبدالله حلقه زده بودند خنثی کرد و تمام هیاهوی تقلب انتخاباتی و بدنام ساختن دموکراسی و نهادهای انتخاباتی کشور ناشی از شکست همین توطئه بود.

شما مینویسید که "پیام امان الله این بود که تفنگ را کنار بگذارید و قلم را بدست بگیرید. امروزه کی بیشتر پیام امان الله را لیبیک گفته؟" در این جاست که شما از دیگر پشتون ستیزها هیچ تفاوتی ندارید. **شما تفاوتی میان طالبان و روشنفکران پشتون قائل نیستید!** طالبان روشنفکران پشتون نیستند. طالبان تاریخ اندیشان قرون وسطایی در خدمت استخبارات بیگانه اند که هرگز نماینده آرزوهای جامعه پشتون نمیباشند. **این نامه شما خطاب به روشنفکران پشتون است در حالیکه این روشنفکران پشتون نیستند که تفنگ بدست گرفته اند!** روشنفکران پشتون در حالیکه بطور مسلسل و همه روزه مورد تحقیر و توهین شما و همفکران شما قرار دارند، در داخل افغانستان و در سراسر جهان پیام صلح و دوستی با تمام اقوام کشور را تبلیغ میکنند و مخالف سرسخت زورمندان، جنگسالاران، مافیای، دزدان و مفسدین و تیکه داران جهاد هستند. یک روشنفکر پشتون به صراحت به انتقاد گلبدین حکمتیار، سیاف، ظاهر قدیر، قوماندان رازق، لالی، حامد کرزی و برادران و امثالهم میپردازد در حالیکه شما و امثال شما هرگز از محقق، عطا محمد نور، عبدالله عبدالله، اسماعیل خان، دوستم، و امثالهم انتقاد نمیکنید.

شما مینویسید "ما افغان هستیم اما افتخار نمی کنیم که افغان هستیم!"

خانه آباد که حد اقل افغان بودن تان را تأیید میکنند. اما روشنفکران پشتون، و در حقیقت تمام مردم افغانستان به استثنای روشنفکران ضد پشتون، به افغان بودن خود افتخار میکنند زیرا کلمه مقدس "افغان" معادل شجاعت، وفاداری، احترام، وقار، قناعت و یک انسان قابل اعتماد است. شما بروید هندوستان و بگویید افغان هستم ببینید که تا چه حد به عنوان یک فرد اشرافی قابل احترام به شما نگاه میکنند! در هر فلم هندی نقش یک فرد پتان یا افغان ممثل جوانمردی، شجاعت، شکسته نفسی، قابل اعتماد بودن و قابل افتخار است. اگر با شما و برادران شما در ایران رفتار نامناسب شده است ناشی از خصوصیات اخلاقی خود آن جامعه است.

شما مینویسید "تیمور به منظور تثبیت جانشینی در قندهار آنقدر کشتار کرد که از ترس انتقام، پایتخت را به کابل انتقال داد". شما به عنوان یک روشنفکر (!) غیر پشتون برای مشوش کردن اذهان خوانندگان نا آگاه تان حاضرید حتی بزرگترین دستاورد تیمورشاه درانی را که انتقال پایتخت بکابل برای محدود کردن نفوذ رهبران قبایل پشتون در دولت و یک اقدام ضروری بود برای شریک ساختن سائر اقشار و اقوام در اداره دولت، معکوس و منفی نشان دهید! با اینهم در عین زمان داد از روشنفکری و عدم تعصب میزیند!

شما مینویسید: "تاریخ معاصر افغانستان که با حکومت احمدشاه ابدالی و هویت قوم پشتون آغاز شد، تاریخ سراسر جنگ، خشونت و ویرانی بوده است؛ جنگ‌های که زمینه ساز مداخلات کشورهای منطقه و جهان شده و در یک رابطه دیالکتیکی افغانستان را به یک کشوری از همه جهت عقب مانده تبدیل نموده است. مناسبات قدرت بر منطق «حذف و بقاء» بنا شود لذا تاریخ مناسبات قدرت در افغانستان تاریخ جنگ‌ها، کشتار‌ها، چشم‌کور کردن‌ها، تبعید‌ها و شکنجه‌ها بوده است."

باز هم خانه آباد که شروع تاریخ معاصر افغانستان را از حکومت احمدشاه ابدالی و هویت قوم پشتون میدانید. بسیاری پشتون ستیزها حتی این حقایق تاریخی را کتمان میکنند. اما باز هم خلاف تمام موازین یک تحقیق مسلکی بیطرفانه در این بیان شما بخصوص در رابطه دیالکتیکی "جنگ‌های که زمینه‌ساز مداخلات کشورهای منطقه و جهان شده" یک خلاف گویی چشمگیر مغرضانه موجود است. درست است رابطه دیالکتیکی موجود است اما نه بطوریکه شما معلول را بجای علت گذاشته اید. فکر نمیکنم با زیرکی و حدود احاطه شما به تاریخ و سیاست افغانستان که از لابلای این نوشته شما مبرهن است (نمیدانم دکترای شما در چه رشته است) این خلاف گویی شما تصادفی و از روی عدم درک شرایط تاریخی باشد. واقعیت آنست که این مداخلات خارجی و بخصوص مداخلات مستقیم و غیر مستقیم استعمار انگلستان و تجاوزات و مداخلات دولت قاجاری ایران بود که آتش جنگ‌های داخلی را در افغانستان مشتعل ساخت و برای چهل سال از عصر زمانشاه تا دور دوم سلطنت امیر دوست محمد خان کشور را غرق خانه جنگیها نمود.

این واقعیت را از زبان محمود محمود مؤرخ ایرانی نویسنده کتاب "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم" بخوانید. محمود محمود در رابطه به سال ۱۷۹۸م در کتاب خود مینویسد "پادشاه افغانستان در این تاریخ بزرگترین خطر برای هندوستان انگلیسی بشمار میرفت با نزدیکی او به هندوستان نیز انگلیسها را فوق العاده به وحشت انداخت، چاره‌ای که بنظر آنها رسید فرستادن یک نماینده مطلع بود که با اعتبارات مالی زیاد بدربار شاهنشاه ایران روانه شد. بنابر این مهدعلیخان نامی ملقب به بهادر جنگ که از معروفین رجال آن عهد هندوستان بود از طرف انگلیسها معین و بایران اعزام گردید که شهریار ایرانرا بجلوگیری از زمانشاه بر انگیزد." (محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نهم، جلد اول ص ۱۱).

محمود محمود در همان کتاب مینویسد که مردم هندوستان و مهاراجه‌های آن از گسترش استعمار انگلستان توسط کمپنی هند شرقی در بنگال، مدراس، میسور و بمبئی به تشویش بوده از زمانشاه پادشاه افغانستان دعوت میکنند تا برای راندن انگلیسها از هندوستان به هند لشکرکشی کند. مهاراجه‌های هندوستان حاضر شدند روزانه یک لک روپیه مصارف اردوی زمانشاه را بپردازند. زمانشاه با قوای بزرگی به هند لشکر کشی میکند. انگلیسها

دست و پاچه شده به فکر چاره می افتند و آنها مهد علیخان بهادر جنگ را با اعتبارات زیاد به دربار فتح علیشاه قاجار به ایران اعزام میکنند و از شاه قاجاری میخوانند تا بالای افغانستان لشکر کشی کند. در این زمان شاه قاجار از حکومت افغانها بالای مشهد و خراسان ایران نیز ناراضی بود و در صدد بهانه میگشت. مهدعلی خان خودش مینویسد که او از شاه خواست تا شاهزاده شاه محمود برادر زمانشاه و پسر او کامران را کمک کند تا جانشین زمانشاه گردد. قوای زمانشاه در نزدیکی های دهلی رسیده بود که خبر لشکر کشی ایرانیها به قندهار به او میرسد. او ناگزیر به قندهار بر میگردد که در آنجا گرفتار و از دوچشم نا بینا شده شاه محمود به عوض او به تخت مینشیند. بدین سان با توطئه انگلیسها و کمک ایرانیها برادر کشیها و جنگهای خانگی میان شاهزاده گان و بزرگان قومی سدوزاییها، بارکزیاییها در افغانستان آغاز و دامن زده میشود و برای چهل سال تا جنگ اول افغان و انگلیس در سال ۱۸۳۸م در زمان پادشاهی امیر دوست محمد خان ادامه میابد.

مزید بر آن انگلیسها در جنوری سال ۱۸۰۱م معاهده با دولت ایران بر ضد افغانستان عقد میکنند که در ماده دوم گفته میشود: "ماده دوم - هرگاه پادشاه افغانستان تصمیم بگیرد که به هندوستان حمله کند چون سکنه هندوستان رعایای اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشد یک قشون کوه پیکر با تمام لوازم و مهمات آن از طرف کارگزاران اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ایران بافغانستان مأمور خواهد شد که آن مملکت را خراب و ویران نماید و تمام جدیت و کوشش را بکار خواهند برد که آن مملکت بکلی مزمل شده و پریشان گردد." (محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج اول). بدین صورت بر خورد اول افغانها با استعمارگران انگلیسی با آنکه بصورت غیر مستقیم صورت گرفت اما برای ملت افغانستان مرگبار بود.

دوران چهل ساله از عهد زمانشاه تا جنگ اول افغان و انگلیس، از تاریک ترین دورانه های تاریخ معاصر افغانستان محسوب میگردد که در نتیجه آن قلمروهای امپراطوری ابدالی مانند کشمیر، و ملتان بدست رنجیت سنگ می افتد و شاهان قاجاری حاکمیت افغانها را بر خراسان در شمال غرب کشور ساقط میکنند. علاوه بر آن ایرانیها در سال ۱۸۳۷م به کمک افسران روسی میکوشند شهر هرات را تسخیر کنند اما با وجود محاصره یکساله شهر هرات توسط اردوی بزرگ ایرانی موفق نشده مجبور به بازگشت میشوند. استعمار گران انگلیسی بعد از چهل سال دسیسه و اتحادهای نامقدس با همسایگان منجمله رنجیت سنگ در شرق، دولت قاجاری فارس در غرب، و تحریک شاهزاده گان افغان برضد یکدیگر موفق به تضعیف دولت مقتدر ابدالی میگرددند. رنجیت سنگ در طول ۱۶ سال از ۱۸۱۸م تا ۱۸۳۴م به کمک انگلیسها کشمیر، ملتان، سند را تصرف کرده در سال ۱۸۲۰م از دریای سند عبور میکند مناطق پشتون نشین دیره غازی خان، را تصرف میکنند تا اینکه در سال ۱۸۳۴م پشاور را اشغال میکند.

در سال ۱۸۳۸م از امپراطوری ابدالی چهار قدرت محلی باقیمانده بود: کابل، امیر دوست محمد خان، قندهار سردار کهندل خان، هرات شهزاده کامران میرزا (پسر شاه محمود) و ترکستان افغانی که از دریای آمو تا کوههای هندوکش بود بدست حکام محلی افتاده بود. به اینصورت در سال ۱۸۳۹م شرایط برای اشغال افغانستان توسط انگلیسها کاملاً فراهم بود.

انگلیسها به بهانه پیشگیری از روسها در ماه مارچ سال ۱۸۳۹م با قوای ۲۱۰۰۰ نفری از محاذ کوپته و قندهار بالای افغانستان حمله کرده کابل و جلال اباد را اشغال میکنند، شاه شجاع را که نزد آنها پناهنده بود به حیث شاه دست نشانده بر تخت مینشانند و مکناتن به حیث سفیر و الکساندر برنس را به عنوان قوماندان قوا در کابل نصب میکنند. امیر دوست محمد خان به بخارا فرار میکند. در سال ۱۸۴۰م قوه جمع کرده دوباره بالای کابل حمله میکند اما شکست خورده گرفتار میشود و انگلیسها او را زندانی به کلکته اعزام میدارند. محمد اکبرخان پسر امیر دوست محمد خان از بامیان به مقاومت میبرد، در دوم نوامبر سال ۱۸۴۲ کپتان الکساندر برنس در کابل کشته میشود و وزیر محمد اکبر خان سفیر انگلیس مکناتن را در کابل به قتل میرساند. قوای تنبیهی انگلیسی به قیادت جنرال ویلیام الفونستون دوباره کابل را اشغال میکنند. در جنوری سال ۱۸۴۲م شاه شجاع تصمیم میگیرد بهتر است برای رضایت خاطر مردم قوای انگلیسی افغانستان را ترک گویند. قوای ۱۶۰۰۰ نفری جنرال الفونستون که ۷۰۰ نفر افسر انگلیسی الاصل آنها را اداره میکرد شروع به عقب نشینی بسوی جلال آباد میکنند که در منطقه گندمک از طرف افغانها طرف حمله قرار گرفته همه به استثنای محدود زندانی کشته میشوند و تنها شخصی بنام داکتر برابین خود را به جلال اباد رسانیده خبر نابودی قوای انگلیسی را به قوای انگلیسی مستقر در آنجا میرساند.

در کتاب ثات کو در باره جنگ اول افغان و انگلیس میخوانیم که: افغانها اختلافات قومی و زبانی خود را یکطرف گذاشته و برای اخراج انگلیسها از پایتخت خود متحد شدند". در کابل شاه شجاع کشته میشود و انگلیسها ناگزیر امیردوست محمد خان را از اسارت آزاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد. امیردوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز میکند و ترکستان افغانی را در سالهای ۱۸۵۰م تا ۱۸۵۵م دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت. متعاقباً در سال ۱۸۶۱م بالای هرات لشکر کشیده بعد از ده ماه محاصره شهر را تسلیم میشود و به اینصورت اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان بار دیگر تأمین میشود.

طوریکه میبینیم مردم افغانستان، اعم از تمام اقوام و اقشار نفوس، با دفاع قهرمانانه از وطن مشترک شان در جنگهای اول، دوم و سوم افغان و انگلیس پوزة استعمارگران را بخاک مالیده در عمل ثابت کردند **که ملت افغان**

### **را نمیتوان مانند دگران مستعمره ساخت!**

حالا شما آقای عوض علی سعادت با وجود دانستن دقیق تمام این مداخلات خارجی برای بی ثبات ساختن افغانستان، ایجاد جنگهای داخلی، ایجاد جزیره های قدرت محلی، تحمیل معاهدات استعماری، غضب سرزمینها و کوچک کردن حدود افغانستان، بخصوص توسط یگانه ابر قدرت آنزمان، را نادیده گرفته به کدام منطق و بدون تعصب (؟) امیران کم سواد قرن نوزده کشور را که برداشت بسیار محدودی از مسایل سیاسی و دیپلماتیک عصر خود داشتند مسؤل همه این بدبختیها میدانید! آیا افغانستان قربانی سیاستهای استعماری قرون هژده و نوزده نبود؟ شما قربانی را در نقش قصاب به خوانندگان بی اطلاع تان معرفی میکنید. انصاف هم صفت خوبی است حتی در مورد کسانیکی آنها را دشمن میدانید!

آقای عوض علی سعادت شما آن چنان با نفرت از "تاریخ مناسبات قدرت در افغانستان تاریخ جنگها، کشتارها، چشم کور کردنها، تبعیدها و شکنجهها بوده ست" یاد میکنید که خواننده نا آگاه تصور خواهد کرد که اینگونه

مناسبات تنها در افغانستان و در میان رهبران پشتون رواج داشته است و بس! چه یک پندار نادرست و گمراه کننده! واقعیت این است که سلاطین افغان به مقایسه سلاطین زمان در کشورهای همسایه خود از همه عادلتر بودند! به این وقایع توجه کنید:

۱. بعد از ساسانیها یگانه شاهان فارسی الاصل یا (ایرانی) که در سرزمین ایران امروزی، و توابع آن در گذشته، حکومت کردند رضا خان و پسرش محمد رضا شاه بودند اما بقیه همه عرب، ترک، مغول، افغان یا ترکمن بودند که برای بیش از یک هزار و دوصد سال در فارس حکومت کردند.

۲. نادرشاه افشار به دهلی حمله کرد آنرا تاراج و مردم دهلی را قتل عام نمود (۱۷۳۹م)؛

۳. شاه عباس صفوی برای ایجاد مانع بر سر راه ازبکان چندین هزار خانوار کرد را از آذربایجان غربی و کردستان به خراسان کوچاند (هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۱۳۷۵ تهران ص ۶۳).

۴. شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ه.ق (۸۸۹ خ) با لشکر بسیار به خراسان تاخت و شیبانی خان ازبک کشته شد جسدش را نزد شاه اسماعیل بردند دستور داد سرش را از تن جدا کردند و پوست سرش را پر از گاه کرده برای سلطان بایزید دوم عثمانی فرستادند و استخوان سرش را طلا گرفتند و از آن برای شاه اسماعیل جام ساختند (دانشنامه آریانا، شیبیک خان ازبک) و درباریان گوشت بدن شایک خان را بدستور شاه اسماعیل خوردند.

۵. شاه عباس در گذار زندگی یکی از فرزندانش را کشت و دو تن دیگر را کور کرد - تنها یک اتفاق تاریخی بود که باعث شد خود عباس از دچار شدن به سرنوشت عموها و دیگر خویشانش که حداقل نه تن از آنان توسط عموی تاجدارش اسماعیل دوم کشته یا کور شده بودند، نجات یابد.

۶. شاه محمود هوتکی بر خلاف رسم سلاطین فاتح در فارس از کشتن شاه حسین صفوی و خانواده اش اباء ورزیده آنها را تحت نظارت نگهبانان نگه میدارد. شاه محمود هوتکی برای کسب دوستی با فامیل شاهی صفوی با دختر و خواهر شاه حسین صفوی ازدواج کرد.

۷. نادر قلی بیگ افشار بعد از این که موفق می شود افغانها را از ایران بیرون کند شاه طهماسب را دستگیر می کند و خودش مدعی حکومت می شود. پسر او را که طفلی بود به عنوان جانشین او تعیین می کند و چون نمی تواند چیزی را اداره کند خودش امورات را بر عهده می گیرد. - نادر قلی بیگ افشار در سال ۱۱۴۸ در دشت مغان اعلام سلطنت کرد و انقراض صفویه را در شورایی اعلام کرد. البته برخی اعضاء در این شورا بودند که مخالفت کردند که نادر آن ها را کشت.

۸. نه سال بعد نادر افشار به هندوستان حمله کرده دهلی را تاراج و مردم مردم دهلی را قتل عام میکند (۱۷۳۹م).

۹. نادر شاه افشار گرچه در اوایل محبوب بود اما در اواخر زمامداری خود بسیار خشن شده بود که حتی دستور کور کردن فرزند خود رضاقلی میرزا را صادر کرد. - نادر تا سال ۱۱۶۰ قمری زنده است و قدرت را در دست

دارد و عمده حکومتش به درگیری با عثمانی و شورش های داخلی گذشت. آن قدر شورش اتفاق افتاد که دیوانه شد در اواخر عمرش بسیار خشن و منفور شد.

۱۰. بعد از نادر مدت کوتاهی پسرش حکومت کرد تا این که کریم خان زند توانست سلسله کوتاه افشاری را براندازد و با استقرار در شیراز دوره زندیه در تاریخ ایران آغاز می شود.

۱۱. شاهان ایران بسیار بی رحم بودند و هر چه که میزان قدرت آنها بیشتر بود این بی رحمی بیشتر میشد. در نتیجه پس از هر شاه قدرتمند شاهان ضعیف ظاهر میشدند، شاه عباس کبیر چشمان پسرانش را کور کرد و دستور داد شاهزادگان را به چرس و بنگ معتاد کنند و در میان زنان پرورش دهند تا کسی برای پادشاهی او خطر ایجاد نکند،

۱۲. نادر افشار هم بعد از خود همین کرد. سلطان حسین ها از این سیاست زاده شدند.

۱۳. زمانی که نادر افشار برای رفع یکی از شورش ها به خراسان رفته بود جمعی از سردارانش به رهبری علی قلی خان شبانه به خیمه وی حمله کردند و او را به قتل رساندند. به گفته لارنس لاکهارت مورخ انگلیسی ماجرا از این قرار بود: «پاسی از شب رفت مواضعین به خیمه چوکی، دختر محمد حسین خان قاجار، که نادر آن شب را در سراپرده او بود رو آوردند. ترس به آنان چنان غلبه کرد که اکثرشان جرات ورود به خیمه نکردند. فقط محمد خان قاجار، صالح خان و یک شخص متهور دیگر وارد شدند و چوکی تا متوجه آنها شد نادر را بیدار کرد. نادر خشمناک از جای برخاست و شمشیر کشید. پایش در ریسمان چادر گیر کرد و در افتاد. تا خواست برخیزد صالح خان ضربتی وارد آورد و یک دست او را قطع کرد. سپس محمد خان قاجار سر نادر شاه را از تن جدا ساخت. بعدها کریم خان زند پیکر بی سر نادر را از قبر بیرون کرده بدور ریخت.

۱۴. لاکهارت از قول جیمز فریزر انگلیسی مینویسد "در خراسان علیقلی خان افشار (برادرزاده نادر) بسیاری از اولاد و خانواده نادر را قتل عام کرد و خود را «عادلشاه» نامید و شروع به حکومت کرد.

۱۵. علیقلی خان افشار که مردی خونریز و عیاش بود، محمدحسن خان قاجار را شکست داده، پسرش آقامحمد خان را مقطوع النسل کرد. علیقلی خان افشار سرانجام توسط برادر خود ابراهیم خان، کور و سپس کشته شد.

۱۶. نواسه نادر به نام شاهرخ میرزا که توسط احمد شاه ابدالی به ولایت مشهد رسیده بود توسط نزدیکان خود یکسال بعد مخلوع و کور شد اما دوباره به قدرت رسید. شاهرخ نابینا چهل و هشت سال سلطنت کرد اما فقط بر خراسان.

۱۷. پس از مرگ کریم خان زند، آقامحمدخان به قدرت رسید و به خراسان حمله کرد. نادر میرزا فرزند شاهرخ، پدر پیر و نابینا را در دست آقامحمدخان رها کرد و به افغانستان گریخت. آقامحمدخان شاهرخ را با شکنجه کشت. نادر میرزا فرزند شاهرخ در زمان فتحعلی شاه ادعای سلطنت کرد که دستگیر و کور شد. زبانش را بریدند و



او را کشتند. آخرین مدعی سلطنت از خاندان افشار از میان برداشته شد (بر گرفته شده از سایت "<http://tamadonema.ir>/نادرشاه-افشار").

۱۸. بعد از به قتل رسیدن نادر شاه يك برادرش خود را شاه خراسان خواند و دیگری او را کور کرد و سپس مردم هر دو را از میان برداشتند. مناطق مختلف ایران از هم جدا شده بود تا اینکه "کریم خان زند" یکی از قوماندانهای نادر در سال ۱۷۵۷ م به این پراکنده گی خاتمه داده و به نام "وکی الرعی" یا قدرت را به دست گرفته، حکومت مرکزی بوجود آورد.

۱۹. سلاطین عثمانی بعد از به قدرت رسیدن تمام برادران خود را، حتی کودکان شیر خواره را، در حرمسرا میکشند تا رقیبی برایشان موجود نباشد. از آنجاییکه سلاطین عثمانی در حرمسراهای خود صدها زن شرعی و غیر شرعی میداشتند تعداد برادر ها بسیار زیاد میبود. این شاهزاده گان را با نخهای ابریشمی خفک میکردند. در سالهای اخیر امپراطوری عثمانی این رواج کشتن برادران کودک و نوجوانان به زندانی کردن عمری آنها در "قفسهای طلایی" در داخل حرمسرا مبدل گردید.

۲۰. در هندوستان اورنگزیب برادر خود را کشت و پدر خود شاه جهان را زندانی کرد.

محترم آقای عوض علی سعادت با توجه به وقایع بالا شما نباید امیران افغانستان را در قرن نهم استثنی و بر مبنای موازین قرن بیست و یکم طرف نقد قرار دهید روش همه سلاطین آنزمان کشورها یکسان بود.

محترم عوض علی سعادت شما مینویسید: "تاریخ معاصر افغانستان که با... هویت قوم پشتون آغاز شد، تاریخ سراسر جنگ، خشونت و ویرانی بوده است... افغانستان را به یک کشوری از همه جهت عقب مانده تبدیل نموده است... ظاهرشاه ... چهل سال از عمر ارزشمند کشور و مردم را با هوا و هوسهای خود ضایع کرد!".  
ایکاش در بیان دلایل حقیقت تلخ عقب ماندگی کشور صادق میبودید. اگر صادق میبودید مینوشتید که نزدیک به یک قرن از سال ۱۷۸۹ تا سال ۱۸۸۰ دولتهای افغانستان در معرض حملات و دسایس مستقیم و غیر مستقیم استعمار بریتانیا و دستیاران ایرانی و روسی آنها قرار داشتند و هرگز فرصت پرداختن به کارهای انکشافی میسر نبود. هرگاه صادق میبودید می نوشتید که وقتی یک امیر ترقی خواه در وجود امیر عبدالرحمان خان خواست انارشی داخلی را مهار کند، قدرتهای خود مختار محلی را سرنگون کند، از تجزیه کشور توسط جدایی طلبان هزاره جلوگیری کند و یک کشور مدرن مطابق به نورمهای زمان با بنیادهای مستحکم دولتی ایجاد کند و این مبارزه ملی را از اقوام خود مانند غلزابیهای زابل و شینواریهای ننگرهار و تاریک اندیشان در پکتیا آغاز کند موصوف توسط روشنفکران (!) هزاره به نسل کشی متهم میشود و تاپه فاشیست به او زده میشود. اگر صادق میبودید مینوشتید که وقتی یک شاه روشنفکر پشتون در وجود امان الله خان خواست افغانستان را در شاهراه تمدن، ترقی و معارف سوق دهد یک گروه جاهل دزد و بیسواد در وجود حبیب الله کلکانی مشهور به بچه سقا در مقابل او قد علم میکند و جلو گسترش علم، معرفت و تمدن را می گیرد که در نتیجه آن کشور ناگذیر برای ده ها سال از پیشرفت باز میماند. اگر شما در گفتار تان صادق میبودید مینوشتید که هرچه در افغانستان از نشانه



های تمدن معاصر موجود بود مانند مکاتب، پوهنتونها، شفاخانه ها، شاهراهها، بندهای تولید برق و آبیاری، اردوی مدرن و سازمان دولتی مطابق به نیازهای زمان از دوران چهل ساله حکومت محمد ظاهر شاه به میراث مانده بود که متأسفانه با به قدرت رسیدن اولین دولت غیر پشتون ربانی-مسعود-دوستم-مزاری پیچ به پیچ و مهره به مهره باز شد، و به قیمت آهن پاره های کهنه در بدل مثنی کلدان پاکستانی در بازارهای کارخانو در پاکستان فروخته شد و اردوی نیرومند افغانستان به هدایت باداران پاکستانی آنها منحل اعلان شد و تمام سلاح ثقیله و طیارات اردو بدسترس پاکستان قرار گرفت! علل عقب ماندگی افغانستان غیر از آن و پیچیده تر از آن است که شما گناه آنرا تعصب بار و کورکورانه بدوش قوم پشتون می اندازید.

شما داد از حذف سایر اقوام از حکومتهای افغانستان میزنید مگر فراموش کرده اید که اولین والی هرات در زمان احمدشاه ابدالی یک هزاره بود، صدراعظم دههٔ دموکراسی دوکتور محمد یوسف غیر پشتون بود، داکتر عبدالواحد سربازی هزاره تبار سالها وزیر پلان و اخیراً معاون رییس جمهور بود؛ محمد خان جلالر از یک سالها وزیر تجارت کشور بود، انجنیر لعلی هزاره وزیر معادن و صنایع بود، سلطان علی کشتمند سالها رییس شورای وزیران حکومت بود. ده ها مثال اینگونه موجود اند.

شما داد از حذف سایر اقوام از حکومتهای تاریخی افغانستان میزنید در حالیکه همین امروز در قرن بیست و یک باوجود آنکه پشتونها اکثریت نفوس ولایت هیزنی را تشکیل میدهند امروز از ولایت غزنی که شما کاندید ولسی جرگه از آن هستید حتی یک وکیل پشتون در ولسی جرگه نمایندگی نمیکند ووقتی حکومت فعلی میکوشد این نیکدلتی مدهش را با حوزوی ساختن انتخاباتی ولایت غزنی اصلاح کند به مقاومت مذبحخانهٔ به اصطلاح روشنفکران هزاره و همدستان تاجک آنها روبرومیشود.

متأسفانه وقاحت تا جایی رسیده که وقتی پشتونها از حق انتخاب نمایندگان خود بطور مثال در غزنی محروم میشوند پشتونها را به ندانستن شیوه های رای دهی متهم میکنند اما وقتی پشتونها از حق رایدهی خود مثلاً در پکتیا و خوست استفاده میکنند، این بار به رای گوسفندی متهم میگردند!

شما از ضیاع ۱۱۰ میلیارد دالر کمک امریکا و غرب در ۱۸ سال گذشته یاد کردید. فکر نمیکنید باید سراغ این پولها را از برادران مسعود، یونس قانونی، عبدالله عبدالله، عطا محمد نور، اسمعیل خان، حامد کرزی، فامیل قسیم فهیم، محمد محقق، دوستم، جنرال پشقل و امثالهم که امروز به گنجهای قانونی رسیده اند گرفت؟

**ایکاش از روشنفکران پشتون دعوت میکردید که بیاید دست بدست هم داده بر ضد جنگ (طالبان، داعش) مبارزه کنیم، دست بدست هم داده برضد ارتجاع (طالبان، محقق، سیاف، حکمتیار...) مبارزه کنیم، دست بدست هم داده برضد فساد و غارت (عطا محمد نور، حامد کرزی، برادران مسعود، سیاف، ظاهر قدیر و امثالهم) مبارزه کنیم، دست بدست هم داده بر ضد زورگویان محلی (دوستم، ظاهر قدیر، امان الله گذر، قوماندان رازق، سیاف، اسماعیل خان و امثالهم) مبارزه کنیم. نخیر مبارزه شما با این عناصر برای تحکیم حکومت قانون نیست. مبارزه شما بر ضد قوم پشتون و بخصوص روشنفکران پشتون برای پاشیدن تخم کینه و نفرت قومی در جامعه است. حالا میبینید که شما در حقیقت روشنفکر نبوده بلکه بجز نمونهٔ اکادمیک یک قوم پرست متعصب ضد پشتون و یک اپورچونیست دوآتشهٔ عقب گرا و تاریک اندیش چیز دیگری نیستید.**

(پایان)